

عروج کائوتسکیسم به شکل مضحک مختصری در مورد مارکسیسم و دمکراسی و اعدام

ف. فرخی

موضع مارکس در مورد اعدام و پدیده‌های مشابه آن (خودکشی، قتل و غیره) بر کسی پوشیده نیست. هر چند که او اولین کسی نبود که با این معضلات به مبارزه پرداخت، اما لاقلاً جزء اولین کسانی بود که مسئله را به این شکل مطرح کرد. او در مقاله‌ای که برای روزنامه New York Daily Tribune در فوریه ۱۸۵۳ نوشت، با آوردن آمار رسمی اعدام، خودکشی و قتل و جنایت، اظهار کرد که در این جامعه و ارونده سرمایه داری با دقت آماری میتوان حدس زد که در آینده چه تعداد از هر یک از این پدیده‌ها در کشوری معین رخ خواهد داد. او این فاکتورها را برای حمله به اساس سرمایه داری بکار برد و نتیجه گرفت که "جامعه‌ای را که برای این انسانها امکان و آلت‌رناتیو دیگری جز اعدام، خودکشی و ... ندارد و به جلادان خود میبالد" را باید بزیر کشید. اما آیا این موضع مارکسیسم است بدون هیچ توضیح و تفسیری. مسلماً که نه. این موضع مارکسیسم است در یک جامعه متعارف و جاافتاده. این خواسته ایست که به عنوان حداقل در هر جامعه باثباتی میبایست مطرح گردد.

کوته‌فکرانی چند این را وسیله‌ای برای تهاجم به انقلاب اکتبر و بخصوص لنین قرار داده اند. کسانی که خیلی مایلند به عنوان مارکسیست شناخته شوند و هر از چند گاهی با بلغور کردن آثار بد ترجمه شده‌ای از اپورتونیستهای اروپای غربی میخوانند که خودی نشان دهند. البته جنبش کمونیستی موارد بسیاری از این انواع را پشت سر گذاشته و خواهد گذاشت، اما صفت مشخصه اینها نحوه‌ی بروزشان میباشد. هر چه از اشکال اولیه اینها دورتر میشویم، انواع جدیدترشان بیشتر و بیشتر به مثابه نمونه مضحکتری از آن شکل اصلی رخ مینمایانند. وگرنه مگر کم بودند کسانی که ژست انقلابی می‌گرفتند و به کموناردهای پاریس حمله میکردند که چرا در آن پاریس اعدام صورت گرفت و یا مگر همین کائوتسکی و شرکاء نبودند که به دادخواهی روزنامه‌های بسته شده بورژوازی و اعدام ضدانقلابیون گارد سفید معترض شدند اما لام تا کام از دژخیمی و سبعیت امپریالیستها در دسیسه چینی و کشتار شوراها دم نزدند. اینها البته هر کدام به نوبه خود پاسخ مقتضی را در زمان خود گرفته اند. اما نکته جالب توجه در اینجا این است که اپورتونیستهای اصیل لاقلاً دارای سواد لازمه برای طرح مواضع خود بودند، در حالیکه این انواع جدیدشان حتی قادر به فرموله کردن و بحث کردن نکات خود هم نیستند، توانایی ارائه هیچ بحث منطقی‌ای را ندارند، دائم شعار میدهند و پرخاش میکنند و همدیگر را گاز میگیرند. کفایت اجازه دهی به جان یکدیگر بیافتند، آنگاه است که حتی حساسترین مورد زندگی خصوصی یکدیگر را برملا میکنند. مارکس زمانی به نقل از هگل گفته بود که پدیده‌ها دو بار در تاریخ رخ میدهند، یکبار به شکل تراژیک و یکبار به شکل کمدی. ما مجبوریم این جمله را بسط دهیم و بگوییم که پدیده‌ها چندین بار در تاریخ رخ میدهند، یکبار به شکل تراژیک و دفعات بعد به شکل کمدی و هر بار از دفعه پیش مضحکتر.

آری، مارکسیسم خواهان دموکراسی هر چه وسیعتر است. مخالف سرسخت مجازات اعدام است و کلاً مجازات را وسیله ای میداند که جامعه برای دفاع از خود در مقابل تمام چیزهایی که آنرا تهدید میکند، از آن استفاده میکند (نقل به معنی از همان مقاله مارکس در بالا). اما این همانطور که اشاره شد در شرایط یک جامعه متعارف صادق است، یعنی جامعه ای با شیوه تولید مشخص، با نظامی اجتماعی معین و غیره. این را نمیتوان به یک شرایط جنگی تعمیم داد. در این شرایط اصول دیگری حاکمند. بیان اساس این شرایط به شکل ضمیمه این است: یا کشته میشوی و مغلوب یا میکشی و پیروز. و مگر انقلاب چیزی بجز یک جنگ است؟ انقلاب زمانی است که جنگ طبقاتی به درجه‌اعلای حدت خود رسیده است. اینجا دیگر قوانین نبرد طبقاتی در شدت اعلای آن حاکمند. این البته برای هر کس که ریگی در کفش نداشته باشد توضیح واضحی مینماید. اما کسی که حتی در زندگیش یک سنگ هم بطرف پلیس سرمایه پرتاب نکرده و صدای انقلاب را تنها در کنج قهوه خانه های اروپا و آمریکا شنیده است و تنها هم و غمش نشان دادن گوشه چشمی است به امپریالیسم جهانی برای نشان دادن وفاداریش به آنها، برای اینان تنها در آوردن این ادا و اطوار مهم است. اینان به صف انقلاب ایراد میگیرند که چرا ضد انقلاب را اعدام کرده و چرا اماکن را به آتش کشیده و چرا روزنامه ها را تعطیل کرده و چرا ... تمام این چراهایی که در یک جنگ، که انقلاب هم نمونه ای از آن است، به عنوان وسایلی ضروری برای نیل به پیروزی کامل انقلاب غیر قابل اجتناب می شوند، آنهم زیر فشار خود همین ضد انقلاب. پرولتاریای انقلابی این ابزارها را نه از روی دلخوشی بلکه از روی اجبار بکار خواهد گرفت، برای حفاظت از انقلابش، برای تدافع. در حقیقت میتوان در موارد بسیاری هم به افراد کمون و هم به بلشویکها این ایراد را گرفت که بیش از اندازه لطافت و ترحم بکار بردند و توریته کافی نشان ندادند. ناگفته پیداست که آرزوی هر فرد انقلابی است که انقلاب بدون خونریزی و بدون تلفات امکانپذیر باشد، اما تاریخ بما نشان داده است که این امر ناشدنی است.

از این گذشته، از دموکراسی بطور عام سخن گفتن یاوه گویی بیش نیست، زیرا دموکراسی نیز مانند تمام دیگر پدیدهها در جوامع طبقاتی امری است طبقاتی. در جامعه سرمایه داری دموکراسی فقط میتواند دموکراسی بورژوایی باشد، یعنی حاکمیت اقلیت بر اکثریت. پرولتاریای در قدرت دموکراسی پرولتاری را اعمال میکند، یعنی حاکمیت اکثریت بر اقلیت و این به معنی دموکراسی برای کارگران و سرکوب برای سرمایه داران میباشد. حتی همان چند ماه عمر کوتاه کمون تفاوت بین این دو نوع دموکراسی را بنمایش گذاشت. البته که پرولتاریا در جامعه سرمایه داری همیشه سعی خواهد کرد که بورژوازی را به سمت هر چه بیشتر و وسیعتر اعمال کردن دموکراسی (که البته حد آن بورژوایی است) براند و بورژوازی شکست خورده از انقلاب پرولتاری تمام توان خود و هم پیمانانش را در خدمت جلوگیری از اعمال هرچه وسیعتر دموکراسی پرولتاری و اهداف آن بکار خواهد بست.

حال ببینیم نظر مارکس در این مورد چیست؟ من در اینجا تعمداً از مارکس و کمون پاریس سخن بمیان میآورم تا هم نگرش مارکسیستی و هم تفاوت مارکسیسم و اپورتونیزم را یکجا نشان دهم. کمون پاریس اولین دیکتاتوری پرولتاریا و شوروی دومین آن بود. مارکس در حین و بعد

از نابودی کمون به آن پرداخت. کائوتسکی هم همین نقش را برای شوروی البته با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای در مواضع بازی کرد. همانطور که معروف حضور همه خوانندگان است، کائوتسکی (و حالا هم این المثنی های کمدی او) به بلندگوی امپریالیسم جهانی تبدیل شد و چنان به خرده گیری و ایراد نابجا گیری از شوروی در غلتید که حتی دستگاههای تبلیغاتی در کشورهای امپریالیستی که از برفرازی دوباره پرچم سرخ، اینبار در مسکو، بخود می پیچیدند نیز نمیتوانستند این عمل را به همان مهارت انجام دهند. این نهایت به اپورتونیزم در غلتیدن یک مارکسیست بود. اما مارکس که با اوضاع فرانسه آشنایی بسیار نزدیکی هم داشت، با تبحری خاص و با دیدی کاملاً انقلابی به دفاع از کمون برخاست. او در کتاب جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱ کلیه جزئیات اتفاقاتی که در طول عمر کوتاه کمون رخ داده بود را ترسیم و تحلیل کرد و از اعمال کمون به دفاع برخاست. ببینید در مورد یک نمونه از "خرابکاری" کمون چه میگوید (ترجمه فارسی ص ۱۴۷-۱۴۶):

"پاریس کارگری با قربانی کردن قهرمانانه خود، بناها و یادمانهای تاریخی ای را طعمه شعله های آتش کرد. اربابانش که تن زنده پرولتاریا را قطعه قطعه میکنند چرا میبایستی بتوانند با پیروزی و فخر تمام به بناهای دست نخورده مساکنی که ترکشان کرده بود، دوباره قدم بگذارند. . . . بورژوازی سراسر جهان که شاهد قتل عام پس از پایان نبرد است، با احساسی از همدلی و همدستی به این صحنه مینگرد، ولی در مقابل هتک حرمت از آجر و سیمان از خشم به خود می پیچد. . . . در جنگ، آتش نیز سلاحی است مثل دیگر سلاحها و به همان اندازه مشروع. . . . در حالی که در جنگ بردگان بر ضد بهره کشان ستمگرشان، که یگانه جنگ عادلانه و درست در تاریخ بشر است، این قاعده را دیگر روا نمی دانند. کمون از آتش دقیقاً به عنوان وسیله دفاعی استفاده کرده است."

چه شباهت عجیبی بین این ایرادات از کمون و ایرادات کائوتسکی از شوروی و حالا این المثنی های کائوتسکی وجود دارد! این همه شباهت را یا میتوان به دلیل عامل ژنتیکی دانست یا هم از یکسانی منافع طبقاتی!

در مورد اعدام گروگانها (همانجا ص ۱۴۹):
"خواهند گفت درباره اعدام شصت و چهار گروگان که در دست افراد کمون اسیر بودند. . . . چه میگوی؟ . . . کمون برای حفظ جان زندانیان خود ناگزیر شد، مثل پروسی ها، گروگانگیری کند. اینها از کسانی بودند که با توجه به اعدام پیوسته زندانیان از سوی سپاهیان ورسای، هزار بار مستحق مرگ بودند. بعد از کشتاری که همزمان با ورود گاردهای ریاست جمهوری ماک ماهون به پاریس صورت گرفت، ایا براستی ممکن بود از کشتن آن گروگانها صرف نظر کرد؟"

آری اینجا دیگر قوانینی دیگر حاکمند. کوچکترین تردید در بکارگیری اوتوریتیه توسط حکومت کارگری برابر با مرگ آن خواهد بود و این هیاهوهای بورژوایی در مورد اینکه کمون و شوروی اعدام کردند و روزنامه بستند و به آتش کشیدند و چه وچه، تنها و تنها عوام فریبهای

حریفی مغلوب بیش نیستند که به هر دری خواهد زد تا که موقعیت از دست رفته خود را باز یابد. هر سلاحی که آنان خود بر علیه پرولتاریا استفاده کردند و میکنند مجاز و قانونی است ولی همینکه پرولتاریا همان سلاح را بر علیه خودشان بکارگیرد، آنهم بالاجبار و با فشار خود ضدانقلاب بورژوایی که او را به اینکار وادار میکند، این سرپیچی از قوانین است، لگدمال کردن دمکراسی است و جنایت است!

این کپی های مضحک کائوتسکی که حتی از آوردن منبع اطلاعاتی شان هم شرم دارند، چون از طریق رسانه های بورژوایی تغذیه میشوند، باید بدانند که پرولتاریا با درس و بهره بری از نتایج همان کمون و همان شوراها و تا بآخر از انقلابات خود دفاع خواهند کرد و در صورت اجبار از بکارگیری هر سلاحی در این راه دریغ نخواهند کرد. باشد که بورژوازی و عمالش از هم اکنون از ترس چنین روزی بر خود بلرزند.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۰

ف. فرخی